

تبیین نقش تعارضات حل‌نشده زوجی در شکل‌گیری اضطراب کودکان با تأکید بر نایمینی محیط خانه و حساسیت هیجانی کودک

مشخصات نویسندگان:

چکیده

هدف: هدف پژوهش حاضر تبیین تجربه والدین از چگونگی نقش تعارضات حل‌نشده زوجی در شکل‌گیری و تشدید اضطراب کودکان، با تمرکز بر نایمینی محیط خانه و حساسیت هیجانی کودک بود.

مواد و روش‌ها: این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۲ نفر از والدین ساکن تهران بودند که دارای کودک ۷ تا ۱۲ ساله با نشانه‌های اضطرابی گزارش‌شده توسط والدین یا ارجاع‌شده به مراکز مشاوره خانواده بودند. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و با رعایت تنوع در جنسیت والد، سن کودک، وضعیت اقتصادی - اجتماعی و نوع تعارض زوجی انجام شد. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد و فرایند نمونه‌گیری تا دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت. مصاحبه‌ها پس از اخذ رضایت آگاهانه ضبط، پیاده‌سازی و با کمک نرم‌افزار NVivo نسخه ۱۲ کدگذاری شدند. تحلیل داده‌ها بر اساس مراحل تحلیل مضمون براون و کلارک انجام شد.

یافته‌ها: تحلیل داده‌ها به استخراج پنج مقوله اصلی انجامید: استمرار تعارضات حل‌نشده و تعلیق هیجانی در خانه، نایمینی و پیش‌بینی‌ناپذیری محیط خانوادگی، بیش‌هشیاری و حساسیت هیجانی کودک، درگیرشدن کودک در تعارض والدین و احساس مسئولیت، و تجلی اضطراب در کارکردهای روزمره کودک. مشارکت‌کنندگان گزارش کردند که کودکان در فضای تعارض مزمن، حتی بدون مشاهده مستقیم دعوا، نشانه‌های تنش را دریافت می‌کردند و با نگرانی از جدایی، سکوت والدین، تغییر لحن، گریه، نشانه‌های جسمانی و افت تمرکز واکنش نشان می‌دادند.

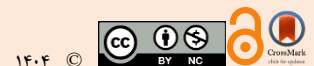
نتیجه‌گیری: یافته‌ها نشان داد تعارضات حل‌نشده زوجی نه‌تنها از طریق مواجهه مستقیم کودک با دعوا، بلکه از مسیر نایمینی هیجانی خانه، ابهام ارتباطی، تعلیق عاطفی و فعال‌شدن حساسیت هیجانی کودک می‌تواند زمینه‌ساز اضطراب کودک شود. مداخلات خانواده‌محور باید علاوه بر کاهش شدت تعارض، بر ترمیم امنیت هیجانی خانه، آموزش حل تعارض، محافظت کودک از مثلث‌سازی و تقویت تنظیم هیجان کودک تمرکز کنند.

واژگان کلیدی: تعارض زوجی، اضطراب کودک، نایمینی محیط خانه، حساسیت هیجانی، تحلیل مضمون، خانواده‌درمانی.

۱. صبا کریمی: گروه روان‌شناسی سلامت، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
۲. پیام راد: گروه روان‌شناسی سلامت، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
۳. مینا صالحی*: گروه روان‌شناسی سلامت، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول:
mina.salehi.health@gmail.com

شیوه استناددهی: کریمی، صبا، راد، پیام، و صالحی، مینا. (۱۴۰۴). تبیین نقش تعارضات حل‌نشده زوجی در شکل‌گیری اضطراب کودکان با تأکید بر نایمینی محیط خانه و حساسیت هیجانی کودک. پژوهش‌های خانواده و زوج‌درمانی، ۱(۶)، ۵۱-۶۳.



تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.

انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با

گواهی 4.0 CC BY-NC صورت گرفته

است.

Explaining the Role of Unresolved Marital Conflicts in the Development of Child Anxiety with Emphasis on Home Environmental Insecurity and Child Emotional Sensitivity

Authors' Information:

1. Saba Karimi: Department of Health Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran
2. Payam Rad: Department of Health Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran
3. Mina Salehi*: Department of Health Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Corresponding author's email: mina.salehi.health@gmail.com

How to cite: Karimi, S., Rad, P., & Salehi, M. (2025). Explaining the Role of Unresolved Marital Conflicts in the Development of Child Anxiety with Emphasis on Home Environmental Insecurity and Child Emotional Sensitivity. *Family Research and Couple Therapy*, 1(6), 51-63.



© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

Abstract

Objective: This study aimed to explain parents' lived accounts of how unresolved marital conflicts contribute to the development and intensification of child anxiety, with particular emphasis on home insecurity and children's emotional sensitivity.

Methods and Materials: This qualitative study was conducted using thematic analysis. Participants were 22 parents living in Tehran who had children aged 7–12 years with parent-reported anxiety symptoms or referral history to family counseling centers. Participants were selected through purposive sampling while considering diversity in parent gender, child age, socioeconomic status, and type of marital conflict. Data were collected through in-depth semi-structured interviews and sampling continued until theoretical saturation was reached. After obtaining informed consent, interviews were audio-recorded, transcribed verbatim, and coded using NVivo 12 software. Data analysis followed Braun and Clarke's six-phase thematic analysis procedure.

Findings: Data analysis led to the extraction of five main categories: persistence of unresolved marital conflicts and emotional suspension at home, insecurity and unpredictability of the family environment, child hypervigilance and emotional sensitivity, child involvement in parental conflict and perceived responsibility, and manifestations of anxiety in children's daily functioning. Participants reported that children perceived signs of tension even when they did not directly witness parental arguments. Children reacted to changes in parental tone, silence, crying, withdrawal, or threats of separation through worry, somatic complaints, sleep disturbance, school-related anxiety, and increased dependence on parents.

Conclusion: The findings suggest that unresolved marital conflicts contribute to child anxiety not merely through direct exposure to parental arguments, but also through emotional insecurity, relational ambiguity, suspended tension, and the activation of children's emotional sensitivity. Family-based interventions should therefore move beyond conflict reduction and focus on restoring emotional safety at home, strengthening constructive conflict resolution, protecting children from triangulation, and enhancing children's emotion regulation capacities.

Keywords: Marital conflict, child anxiety, home insecurity, emotional sensitivity, thematic analysis, family therapy.

خانواده نخستین بافت عاطفی، ارتباطی و تنظیم‌گر زندگی کودک است و کیفیت روابط درون آن، به‌ویژه رابطه زوجی والدین، نقش تعیین‌کننده‌ای در تجربه امنیت، پیش‌بینی‌پذیری و آرامش روانی کودک دارد. کودک در سال‌های میانی کودکی، یعنی دوره‌ای که توانایی شناختی او برای فهم رابطه‌ها افزایش می‌یابد اما ظرفیت او برای تفسیر پیچیدگی‌های هیجانی بزرگسالان هنوز محدود است، نسبت به نشانه‌های تهدید در خانه حساسیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، تعارضات زوجی صرفاً یک رخداد بین دو بزرگسال نیست؛ بلکه به بخشی از اقلیم هیجانی خانه تبدیل می‌شود و می‌تواند بر دستگاه ادراکی، هیجانی و رفتاری کودک اثر بگذارد. زمانی که تعارضات زوجی حل نشده باقی می‌مانند، کودک ممکن است خانه را نه به‌عنوان پناهگاه، بلکه به‌عنوان فضایی ناپایدار، مبهم و بالقوه تهدیدکننده تجربه کند. این وضعیت، به‌ویژه در کودکان دارای حساسیت هیجانی بالا، می‌تواند زمینه‌ساز اضطراب، بیش‌هشیاری، نگرانی مزمن، ترس از جدایی، شکایات جسمانی و افت کارکرد تحصیلی یا اجتماعی شود.

اضطراب کودکان یکی از شایع‌ترین مشکلات هیجانی دوران کودکی است و معمولاً با نگرانی افراطی، ترس‌های نامتناسب، اجتناب، وابستگی شدید، اختلال خواب، شکایات جسمانی و دشواری در تمرکز همراه است. اگرچه اضطراب کودک می‌تواند ریشه‌های زیستی، شناختی، خلقی و اجتماعی داشته باشد، مطالعات خانواده‌محور نشان داده‌اند که کیفیت تعاملات خانوادگی، سبک‌های فرزندپروری، میزان گرمی و حمایت والدین، تعارض بین والدین، امنیت دلبستگی و پیش‌بینی‌پذیری محیط خانه از عوامل مهم در شکل‌گیری و تداوم مشکلات درونی‌سازی‌شده کودکان هستند. مرورهای نظام‌مند نیز نشان داده‌اند که تعارض بین‌والدینی، رفتارهای خصمانه، گرمی پایین، کنترل‌گری و درگیری‌های حل‌نشده خانوادگی با افزایش خطر نشانه‌های اضطرابی و درونی‌سازی‌شده در کودکان و نوجوانان همراه‌اند (Bögels & Brechman-Toussaint, 2006; Yap & Jorm, 2015). و باورهای والدین با اضطراب کودک مرتبط‌اند، هرچند جهت علیت نیازمند بررسی دقیق‌تر است.

تعارض زوجی زمانی برای کودک آسیب‌زاتر می‌شود که واجد ویژگی‌هایی مانند تکرار بالا، شدت عاطفی زیاد، خصومت آشکار یا پنهان، تهدید جدایی، تحقیر، سکوت تنبیهی، قهر طولانی، ائتلاف‌سازی با کودک و فقدان ترمیم پس از دعوا باشد. بنابراین، مسئله اصلی صرفاً وجود اختلاف‌نظر میان والدین نیست، زیرا اختلاف‌نظر در هر رابطه‌ای طبیعی است؛ بلکه کیفیت مدیریت تعارض، میزان حل‌وفصل، نحوه بازگشت عاطفی والدین به رابطه و پیام‌هایی است که کودک از این فرایند دریافت می‌کند. در خانه‌هایی که تعارض‌ها پایان روشن ندارند، کودک ممکن است در وضعیت «تعطیل هیجانی» قرار گیرد؛ یعنی نداند دعوا تمام شده است یا نه، آیا والدین هنوز از هم عصبانی‌اند، آیا ممکن است خانواده از هم بپاشد، و آیا او باید کاری برای آرام کردن والدین انجام دهد. همین ابهام می‌تواند سامانه اضطرابی کودک را فعال نگه دارد.

یکی از چارچوب‌های نظری مهم در تبیین اثر تعارضات زوجی بر سازگاری کودک، نظریه امنیت هیجانی است. بر اساس این نظریه، کودک برای رشد سالم نیازمند احساس امنیت در نظام خانوادگی و به‌ویژه در رابطه بین والدین است. هنگامی که کودک شاهد تعارض مخرب، حل‌نشده

یا تهدیدکننده میان والدین باشد، امنیت هیجانی او آسیب می‌بیند و واکنش‌هایی مانند ترس، اجتناب، مداخله در دعوا، مراقبت افراطی از والدین یا گوش‌به‌زنگی مزمن ممکن است فعال شود. (Davies & Cummings, 1994) داویس و کامینگز امنیت هیجانی را محور فهم واکنش کودک به تعارض والدین می‌دانند و نشان می‌دهند که نگرانی کودک درباره ثبات خانواده می‌تواند تنظیم هیجان و رفتار او را مختل کند. از این منظر، کودک مضطرب الزاماً فقط از محتوای دعوای والدین نمی‌ترسد، بلکه از معنای احتمالی آن برای تداوم خانواده، امنیت رابطه‌ها و دسترس‌پذیری عاطفی والدین نگران می‌شود.

چارچوب شناختی - زمینه‌ای گریچ و فینچام نیز توضیح می‌دهد که اثر تعارض زوجی بر کودک از مسیر ارزیابی‌های شناختی کودک نسبت به تعارض میانجی‌گری می‌شود. کودکان در مواجهه با تعارض والدین می‌کوشند بفهمند چه اتفاقی افتاده، چرا رخ داده، چه کسی مقصر است، چه پیامدی خواهد داشت و آیا خودشان نقشی در آن دارند یا نه. (Grych & Fincham, 1990) اگر کودک تعارض والدین را تهدیدکننده، پایدار، غیرقابل کنترل یا مرتبط با خود تفسیر کند، احتمال تجربه اضطراب، احساس گناه، درماندگی و نگرانی افزایش می‌یابد. گریچ و فینچام در چارچوب شناختی - زمینه‌ای نشان می‌دهند که برداشت کودک از تعارض، به‌ویژه ادراک تهدید و خودسرزنشگری، نقش مهمی در پیامدهای روان‌شناختی دارد. بنابراین، یک دعوای مشابه ممکن است برای کودکان مختلف پیامدهای متفاوتی ایجاد کند؛ زیرا تفاوت در سن، خلق‌وخو، حساسیت هیجانی، تجربه‌های پیشین و سبک توضیح‌دهی والدین می‌تواند معنای تعارض را تغییر دهد.

حساسیت هیجانی کودک در این میان نقش تشدیدکننده دارد. کودکان حساس‌تر معمولاً نشانه‌های هیجانی ظریف‌تر را سریع‌تر دریافت می‌کنند: تغییر لحن مادر، سکوت غیرمعمول پدر، بسته‌شدن در اتاق، نگاه‌های سرد، آه کشیدن، گریه پنهانی، یا حتی جابه‌جایی الگوهای روزمره خانه. چنین کودکانی ممکن است پیش از شروع آشکار دعوا، حالت تهدید را در فضا احساس کنند. این حساسیت، اگر در محیطی گرم و پاسخگو قرار گیرد، می‌تواند به همدلی، دقت هیجانی و رشد اجتماعی کمک کند؛ اما در محیطی پرتنش و غیرقابل‌پیش‌بینی، ممکن است به بیش‌هشیاری، نشخوار ذهنی، اضطراب جدایی، ترس از رهاشدگی و تلاش افراطی برای کنترل محیط تبدیل شود. پژوهش‌ها درباره خلق‌وخو و اضطراب کودک نیز نشان داده‌اند که ویژگی‌هایی مانند بازداری رفتاری، هیجان‌پذیری بالا و واکنش‌پذیری عاطفی می‌توانند در کنار عوامل خانوادگی، خطر اضطراب را افزایش دهند. (Hudson et al., 2011)

بعد دیگر مسئله، نایمینی محیط خانه است. نایمینی در اینجا الزاماً به معنای خشونت فیزیکی نیست، بلکه شامل بی‌ثباتی عاطفی، ابهام ارتباطی، نبود ترمیم پس از تعارض، سکوت‌های طولانی، تهدیدهای تکرارشونده، تغییرات ناگهانی در رفتار والدین و فقدان توضیح متناسب با سن کودک است. در چنین خانه‌ای، کودک ممکن است نتواند پیش‌بینی کند چه زمانی فضا آرام است و چه زمانی ناگهان تنش بالا می‌گیرد. این پیش‌بینی‌ناپذیری، دستگاه عصبی کودک را در حالت آماده‌باش نگه می‌دارد. از منظر تحولی، کودک برای رشد احساس کنترل، نیازمند الگوهای پایدار پاسخ‌دهی، قواعد روشن و روابط قابل اتکا است. هنگامی که تعارض زوجی این ثبات را مختل می‌کند، کودک ممکن است جهان نزدیک خود را غیرقابل اعتماد ادراک کند و اضطراب او به شکل تلاش برای اطمینان‌گیری مداوم، وابستگی به والدین، پرسش‌های تکراری، بی‌قراری یا اجتناب از موقعیت‌های جدایی بروز یابد.

تعارضات حل‌نشده زوجی همچنین می‌توانند رابطه والد - کودک را تحت تأثیر قرار دهند. والدینی که درگیر تعارض مزمن هستند ممکن است از نظر هیجانی خسته، تحریک‌پذیر، کم‌حوصله یا ناپاسخگو شوند. در این وضعیت، کودک علاوه بر مشاهده تنش زوجی، کاهش دسترس‌پذیری عاطفی والدین را نیز تجربه می‌کند. پژوهش‌های طولی نشان داده‌اند که تعارض بین‌والدینی می‌تواند از طریق کاهش امنیت رابطه والد - کودک و افزایش مشکلات درونی‌سازی‌شده بر سازگاری کودک اثر بگذارد (Brock & Kochanska, 2016). در واقع، کودک نه‌تنها از دعوای والدین می‌ترسد، بلکه ممکن است احساس کند والدین دیگر توان یا فرصت کافی برای دیدن نیازهای او ندارند. این تجربه می‌تواند اضطراب کودک را دوچندان کند؛ زیرا منبع اصلی آرام‌سازی کودک، یعنی والد، خود به منبع تنش یا فردی عاطفاً غایب تبدیل می‌شود.

مسئله دیگری که در خانواده‌های دارای تعارض حل‌نشده مشاهده می‌شود، مثلث‌سازی یا درگیرشدن کودک در رابطه والدین است. گاهی یکی از والدین کودک را محرم راز، شاهد بی‌عدالتی، پیام‌رسان، قاضی یا هم‌پیمان خود قرار می‌دهد. کودک در چنین شرایطی احساس می‌کند باید از یکی از والدین حمایت کند، از دیگری فاصله بگیرد، رابطه را اصلاح کند یا جلوی جدایی را بگیرد. این نقش‌ها فراتر از ظرفیت رشدی کودک‌اند و می‌توانند احساس مسئولیت افراطی، گناه، سردرگمی وفاداری و اضطراب ایجاد کنند. فراتحلیل‌ها درباره پاسخ کودکان به تعارض بین‌والدینی نشان داده‌اند که واکنش‌های شناختی، هیجانی، رفتاری و فیزیولوژیک کودکان به تعارض با مشکلات درونی‌سازی‌شده و سازگاری پایین‌تر مرتبط است (Rhoades, 2008). این شواهد نشان می‌دهد که پیامدهای تعارض فقط در سطح مشاهده دعوا باقی نمی‌ماند، بلکه به نظام معناپردازی و تنظیم هیجان کودک نفوذ می‌کند.

با وجود اهمیت موضوع، بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌ها رویکرد کمی داشته‌اند و رابطه میان تعارض زوجی و اضطراب کودک را از طریق پرسشنامه‌ها، مدل‌های میانجی‌گری یا مطالعات طولی بررسی کرده‌اند. این مطالعات برای شناسایی شدت رابطه و مسیرهای کلی ارزشمندند، اما برای فهم تجربه زیسته خانواده‌ها، معنای تعارض در فضای خانه، نشانه‌های ظریف ناایمنی، و شیوه‌ای که والدین اضطراب کودک را در متن زندگی روزمره مشاهده می‌کنند، رویکرد کیفی ضرورت دارد. پژوهش کیفی می‌تواند نشان دهد کودک چگونه از نظر والدین تغییر می‌کند، چه نشانه‌هایی پیش از اضطراب آشکار دیده می‌شود، والدین چگونه تعارضات حل‌نشده را توضیح می‌دهند، و چه مکانیسم‌هایی از نگاه خانواده‌ها میان تنش زوجی و اضطراب کودک قرار دارد.

بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف تبیین نقش تعارضات حل‌نشده زوجی در شکل‌گیری اضطراب کودکان، با تأکید بر ناایمنی محیط خانه و حساسیت هیجانی کودک، انجام شد. تمرکز اصلی مطالعه بر تجربه والدین ساکن تهران بود؛ والدینی که در زندگی روزمره خود با تعارضات زوجی، نشانه‌های اضطرابی کودک و پیامدهای عاطفی فضای خانه مواجه بوده‌اند. پرسش محوری پژوهش این بود که والدین چگونه ارتباط میان تعارضات حل‌نشده خود و اضطراب کودک را تجربه و معنا می‌کنند؟ همچنین پژوهش کوشید روشن سازد ناایمنی محیط خانه و حساسیت هیجانی کودک در این فرایند چه جایگاهی دارند و چگونه می‌توان این تجربه‌ها را در قالب مقوله‌های مفهومی منسجم صورت‌بندی کرد.

مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. انتخاب رویکرد کیفی از آن جهت مناسب بود که هدف مطالعه، سنجش آماری رابطه متغیرها نبود، بلکه تبیین تجربه والدین از سازوکارهای روان‌شناختی و خانوادگی مؤثر در شکل‌گیری اضطراب کودک در بستر تعارضات حل‌نشده زوجی بود. تحلیل مضمون به دلیل انعطاف‌پذیری نظری و توانایی آن در استخراج الگوهای معنایی از داده‌های مصاحبه‌ای، برای سازمان‌دهی تجربه‌های والدین انتخاب شد. (Braun & Clarke, 2006) براون و کلارک تحلیل مضمون را روشی منعطف برای شناسایی و تفسیر الگوهای معنایی در داده‌های کیفی معرفی کرده‌اند.

مشارکت‌کنندگان شامل ۲۲ نفر از والدین ساکن شهر تهران بودند که دارای کودک ۷ تا ۱۲ ساله با نشانه‌های اضطرابی بودند. از میان مشارکت‌کنندگان، ۱۵ نفر مادر و ۷ نفر پدر بودند. معیارهای ورود شامل سکونت در تهران، داشتن حداقل یک کودک ۷ تا ۱۲ ساله، گزارش والد از وجود نشانه‌های اضطرابی در کودک مانند نگرانی افراطی، ترس از جدایی، شکایت جسمانی، اختلال خواب یا بی‌قراری، تجربه تعارضات زوجی حل‌نشده طی حداقل شش ماه گذشته، و تمایل به شرکت در مصاحبه بود. معیارهای خروج شامل وجود بحران حاد خانوادگی در زمان مصاحبه، تشخیص اختلال شدید روان‌پزشکی در والد بر اساس خوداظهاری، و عدم تمایل به ضبط مصاحبه بود.

نمونه‌گیری به صورت هدفمند انجام شد و تلاش گردید مشارکت‌کنندگان از نظر جنسیت والد، سن کودک، سطح تحصیلات، وضعیت اقتصادی - اجتماعی و نوع تعارض زوجی تنوع داشته باشند. فرایند نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت؛ به گونه‌ای که پس از مصاحبه بیستم، کد جدید معناداری به ساختار تحلیلی افزوده نشد و دو مصاحبه پایانی برای اطمینان از اشباع و تثبیت مقوله‌ها انجام شد. استفاده از اشباع نظری در پژوهش‌های مصاحبه‌محور، شیوه‌ای پذیرفته‌شده برای تعیین کفایت نمونه در پژوهش کیفی است. (Guest et al., 2006) پژوهش Guest و همکاران نشان می‌دهد بخش عمده مضامین اصلی در مصاحبه‌های اولیه پدیدار می‌شوند، اما مصاحبه‌های تکمیلی برای تثبیت معنا و غنای تحلیلی اهمیت دارند.

داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد. راهنمای مصاحبه بر اساس اهداف پژوهش، مبانی نظری تعارض بین‌والدینی، امنیت هیجانی کودک و اضطراب کودکان تدوین شد. پرسش‌های آغازین ماهیت باز داشتند؛ مانند: «وقتی بین شما و همسرتان اختلافی حل‌نشده باقی می‌ماند، فضای خانه چه تغییری می‌کند؟»، «کودک شما در زمان تنش یا پس از آن چه واکنش‌هایی نشان می‌دهد؟»، «آیا احساس می‌کنید فرزندان نسبت به تغییرات عاطفی خانه حساس است؟ چگونه؟»، «چه چیزهایی در خانه باعث می‌شود کودک احساس ناامنی یا نگرانی کند؟» و «آیا کودک تاکنون خود را مسئول آرام کردن شما یا همسرتان دانسته است؟». در ادامه، بر اساس پاسخ مشارکت‌کنندگان، پرسش‌های پیگیرانه برای روشن‌سازی تجربه‌ها، مثال‌های عینی و معنای رفتارهای کودک مطرح شد.

مدت هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۷۵ دقیقه بود. مصاحبه‌ها با رضایت آگاهانه مشارکت‌کنندگان ضبط و سپس کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شدند. برای حفظ محرمانگی، نام مشارکت‌کنندگان حذف و کدهایی مانند P1 تا P22 جایگزین شد. به مشارکت‌کنندگان اطمینان داده شد که حضور در پژوهش داوطلبانه است و در هر مرحله می‌توانند از ادامه همکاری انصراف دهند.

تحلیل داده‌ها بر اساس شش مرحله تحلیل مضمون انجام شد: آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جست‌وجوی مضامین، بازبینی مضامین، تعریف و نام‌گذاری مضامین، و نگارش گزارش نهایی. ابتدا متن مصاحبه‌ها چندین بار خوانده شد تا پژوهشگر با فضای کلی داده‌ها آشنا شود. سپس واحدهای معنایی مرتبط با تعارض زوجی، نایمنی خانه، حساسیت هیجانی کودک و نشانه‌های اضطرابی استخراج شدند. در مرحله بعد، کدهای مشابه در خوشه‌های مفهومی قرار گرفتند و مضامین اولیه شکل گرفتند. سپس مضامین با داده‌های خام مقایسه شدند تا انسجام درونی و تمایز بیرونی آنها بررسی شود. تحلیل و مدیریت داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار NVivo نسخه ۱۲ انجام شد. این نرم‌افزار برای سازمان‌دهی کدها، بازیابی نقل‌قول‌ها، مقایسه مصاحبه‌ها و ترسیم روابط مفهومی میان مقوله‌ها به کار رفت.

برای افزایش اعتبار یافته‌ها از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بررسی همتای پژوهشی، یادداشت‌برداری تحلیلی، ثبت مسیر تصمیم‌گیری و نقل‌قول مستقیم استفاده شد. بخشی از یافته‌های اولیه در اختیار چند مشارکت‌کننده قرار گرفت تا میزان انطباق تفسیر پژوهشگر با تجربه آنان بررسی شود. همچنین، فرایند کدگذاری و شکل‌گیری مضامین با یک پژوهشگر آشنا با مطالعات خانواده و روش کیفی مرور شد. معیارهای اعتبارپذیری، انتقال‌پذیری، وابستگی و تأییدپذیری بر اساس پیشنهاد لینکلن و گوبا در نظر گرفته شد. (Lincoln & Guba, 1985) معیارهای چهارگانه لینکلن و گوبا همچنان از چارچوب‌های اصلی سنجش اعتمادپذیری در پژوهش کیفی به شمار می‌روند.

یافته‌ها

در این پژوهش ۲۲ والد ساکن تهران مشارکت داشتند. از نظر جنسیت، ۱۵ نفر مادر و ۷ نفر پدر بودند. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان بین ۳۱ تا ۴۷ سال بود؛ ۶ نفر در گروه سنی ۳۱ تا ۳۵ سال، ۹ نفر در گروه ۳۶ تا ۴۰ سال و ۷ نفر در گروه ۴۱ تا ۴۷ سال قرار داشتند. از نظر تحصیلات، ۴ نفر دارای دیپلم یا فوق‌دیپلم، ۱۰ نفر دارای مدرک کارشناسی، ۶ نفر کارشناسی ارشد و ۲ نفر دکتری بودند. از نظر وضعیت اشتغال، ۱۳ نفر شاغل و ۹ نفر خانه‌دار یا فاقد اشتغال رسمی بودند. کودکان مورد اشاره والدین شامل ۱۲ دختر و ۱۰ پسر بودند؛ ۸ کودک در گروه سنی ۷ تا ۸ سال، ۹ کودک در گروه ۹ تا ۱۰ سال و ۵ کودک در گروه ۱۱ تا ۱۲ سال قرار داشتند. از نظر نوع نشانه‌های اضطرابی گزارش‌شده، ۹ کودک نشانه‌های اضطراب جدایی، ۶ کودک نگرانی فراگیر و پرسش‌های تکراری، ۴ کودک شکایات جسمانی مانند دل‌درد و سردرد، و ۳ کودک اختلال خواب و کابوس‌های مکرر داشتند. از نظر نوع تعارض زوجی، ۸ نفر به تعارض‌های مکرر کلامی، ۵ نفر به قهر و سکوت طولانی، ۴ نفر به تهدید جدایی یا طلاق، ۳ نفر به اختلاف درباره تربیت کودک و ۲ نفر به تعارض مالی حل‌نشده اشاره کردند.

نخستین مقوله استخراج‌شده، استمرار تعارضات حل‌نشده و ایجاد نوعی تعلیق هیجانی در فضای خانه بود. مشارکت‌کنندگان توضیح دادند که مسئله اصلی در بسیاری از اختلاف‌ها، نفس اختلاف‌نظر نبود، بلکه پایان‌نیافتن آن و باقی‌ماندن تنش در خانه بود. والدین گزارش کردند که پس از دعوا، گفت‌وگو یا ترمیمی رخ نمی‌داد و فضای خانه برای چند ساعت یا چند روز در حالت سرد، مبهم و نگران‌کننده باقی می‌ماند. این وضعیت باعث می‌شد کودک نداند رابطه والدین در چه وضعیتی است و آیا دوباره دعوا شروع خواهد شد یا نه. یکی از مادران گفت: «دخترم بعد از دعوی ما مدام می‌پرسد آشتی کردید؟ حتی وقتی جلوی چیز می‌گوییم، از قیافه ما می‌فهمد هنوز چیزی تمام نشده. (P4)» «پدری نیز اظهار کرد: «گاهی دعوا تمام می‌شود، ولی ما با هم حرف نمی‌زنیم. پسر من از همان سکوت بیشتر می‌ترسد تا خود دعوا. (P11)» این مقوله نشان

داد که تعارض حل‌نشده با ایجاد ابهام، کودک را در وضعیت انتظار تهدید نگه می‌دارد و اضطراب او را به شکل پرسش‌های تکراری، نگرانی از آینده خانواده و تلاش برای اطمینان‌گیری فعال می‌کند.

مقوله دوم به تجربه نایمینی و پیش‌بینی‌ناپذیری در محیط خانه مربوط بود. والدین بیان کردند که در دوره‌های تعارض مزمن، خانه از نظر کودک فضایی غیرقابل‌پیش‌بینی می‌شود؛ ممکن است شام خانوادگی ناگهان به سکوت سنگین تبدیل شود، گفت‌وگوی عادی با یک جمله به دعوا برسد یا یکی از والدین خانه را ترک کند. این بی‌ثباتی موجب می‌شد کودک نشانه‌های محیطی را به‌طور مداوم پایش کند. یکی از مشارکت‌کنندگان گفت: «پسرم وقتی می‌بیند من و همسرم آرام حرف می‌زنیم ولی صورتمان جدی است، سریع می‌پرسد باز دعوا دارید؟ انگار همیشه منتظر است اتفاقی بیفتد. (P7)» مادر دیگری توضیح داد: «خانه برای بچه باید جای آرامش باشد، اما دخترم می‌گوید وقتی شما دو نفر توی آشپزخانه آهسته حرف می‌زنید، دلم شور می‌زند. (P15)» در این مقوله، نایمینی نه به معنای خطر فیزیکی، بلکه به معنای نبود ثبات هیجانی، نبود پایان روشن برای تنش و ناتوانی کودک در پیش‌بینی واکنش والدین تجربه می‌شد. پیامد این وضعیت، فعال‌شدن نگرانی مزمن، وابستگی بیشتر به والد امن‌تر و اجتناب از تنها ماندن در خانه بود.

سومین مقوله، بیش‌هشیاری و حساسیت هیجانی کودک نسبت به نشانه‌های ظریف تنش بود. والدین گزارش کردند که برخی کودکان، حتی پیش از آشکارشدن تعارض، تغییرات کوچک را تشخیص می‌دادند؛ مانند تغییر تن صدا، بسته‌شدن در اتاق، نگاه سرد، آه کشیدن یا کم‌شدن تماس چشمی والدین. این حساسیت سبب می‌شد کودک در برابر فضای عاطفی خانه بسیار آسیب‌پذیر شود. یکی از مادران گفت: «دخترم خیلی حساس است؛ حتی اگر من فقط ناراحت باشم و چیزی نگویم، می‌آید می‌پرسد ماما بابا باز ناراحت کرده؟ (P2)» «پدری نیز گفت: «پسرم صدای در را که محکم‌تر ببندم، رنگش می‌پرد. بعدش تا شب کنار مادرش می‌ماند. (P18)» این مقوله نشان داد که حساسیت هیجانی کودک می‌تواند تعارض زوجی را به تجربه‌ای شدیدتر تبدیل کند؛ زیرا کودک فقط رویدادهای آشکار را دریافت نمی‌کند، بلکه فضای هیجانی پنهان را نیز به‌عنوان علامت تهدید تفسیر می‌کند. این بیش‌هشیاری در برخی کودکان با بی‌خوابی، گوش‌دادن پشت در، چک کردن حالت چهره والدین و نگرانی از آغاز مجدد دعوا همراه بود.

چهارمین مقوله نشان داد که برخی کودکان به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم وارد تعارض والدین می‌شوند و احساس مسئولیت یا گناه پیدا می‌کنند. برخی والدین اعتراف کردند که در زمان ناراحتی، کودک را در جریان اختلاف قرار می‌دهند، از او دلجویی می‌خواهند، یا او را واسطه پیام‌رسانی می‌کنند. در مواردی نیز کودک بدون درخواست والدین تلاش می‌کرد فضا را آرام کند. یکی از مادران گفت: «وقتی من گریه می‌کنم، دخترم می‌آید می‌گوید ماما من بچه خوبی می‌شوم، تو با بابا دعوا نکن. (P9)» مشارکت‌کننده دیگری اظهار کرد: «پسرم بین ما پیام می‌برد. می‌گوید بابا گفت به ماما بگو شام نمی‌خورم. بعد خودش مضطرب می‌شود که نکند تقصیر او باشد. (P13)» این مقوله نشان داد که مثلث‌سازی، حتی اگر آشکار و عمدی نباشد، کودک را در نقشی فراتر از توان رشدی قرار می‌دهد. کودک مضطرب ممکن است خود را مسئول صلح والدین بداند، از انتخاب یکی از والدین دچار تعارض وفاداری شود و برای کاهش تنش، رفتارهای سازگارانه افراطی یا مراقبت‌گرانه نشان دهد.

پنجمین مقوله به بروز اضطراب در زندگی روزمره کودک مربوط بود. والدین توضیح دادند که پس از دوره‌های تعارض حل‌نشده، کودکان نشانه‌هایی مانند دل‌درد، سردرد، تهوع، کابوس، ترس از خوابیدن تنها، افت تمرکز، پرسش‌های تکراری، نگرانی از مدرسه رفتن و چسبندگی به والد امن‌تر نشان می‌دادند. یکی از پدران گفت: «بعد از دعوای ما، پسر صبح‌ها دل‌درد می‌گیرد و می‌گوید مدرسه نمی‌روم. دکتر هم چیزی پیدا نکرده. (P6) «مادر دیگری گفت: «دخترم شب‌ها می‌پرسد اگر من خوابم ببره شما از هم جدا نمی‌شید؟ این سؤال را چند بار پشت سر هم می‌پرسد. (P20) «داده‌ها نشان دادند اضطراب کودک اغلب به صورت مستقیم با عبارت «من مضطربم» بیان نمی‌شود، بلکه از طریق بدن، خواب، مدرسه، وابستگی و رفتارهای اطمینان‌جویانه ظاهر می‌شود. والدین نیز گاهی تا زمانی که نشانه‌ها شدید نمی‌شدند، ارتباط میان فضای تعارض آلود خانه و اضطراب کودک را تشخیص نمی‌دادند.

بحث

یافته نخست پژوهش نشان داد که استمرار تعارضات حل‌نشده و تعلیق هیجانی در خانه یکی از مسیرهای اصلی شکل‌گیری اضطراب کودک است. مشارکت‌کنندگان تأکید کردند که کودکان نه فقط به دعوای آشکار، بلکه به «ناتمام‌ماندن» دعوا واکنش نشان می‌دهند. این یافته با نظریه امنیت هیجانی همسو است؛ زیرا بر اساس این نظریه، کودک برای حفظ احساس امنیت خانوادگی نیازمند نشانه‌هایی از ثبات، ترمیم و قابل‌اتکابودن رابطه والدین است. (Davies & Cummings, 1994) زمانی که تعارض بدون توضیح، ترمیم یا بازگشت عاطفی باقی می‌ماند، کودک نمی‌تواند تشخیص دهد خطر پایان یافته است یا همچنان ادامه دارد. چنین وضعیتی دستگاه هیجانی کودک را در حالت آماده‌باش نگه می‌دارد و اضطراب را به صورت نگرانی از جدایی، پرسش‌های تکراری و تلاش برای اطمینان‌گیری فعال می‌کند. این یافته همچنین با مرور هارولد و سلرز همخوان است که نشان می‌دهد تعارض بین‌والدینی از مسیرهای هیجانی، شناختی و رابطه‌ای می‌تواند در آسیب‌پذیری روان‌شناختی کودک نقش داشته باشد. (Harold & Sellers, 2018) از نظر بالینی، این نتیجه بیانگر آن است که در خانواده‌درمانی، کاهش شدت دعوا کافی نیست؛ بلکه والدین باید بیاموزند پس از تعارض، پیام‌های روشن و متناسب با سن کودک درباره امنیت خانواده و مسئول نبودن کودک ارائه کنند.

یافته دوم نشان داد که ناایمنی و پیش‌بینی‌ناپذیری محیط خانوادگی، اضطراب کودک را تشدید می‌کند. والدین گزارش کردند که کودک در خانه‌های دارای تعارض مزمن، دائماً در حال پایش نشانه‌های محیطی است. این یافته با مطالعات خانواده‌محور اضطراب کودک همسو است که کارکرد خانواده، تعارض زوجی، دلبستگی و الگوهای فرزندپروری را در تبیین اضطراب کودکان مهم می‌دانند (Bögels & Brechman, 2006). Toussaint, 2006) وقتی خانه از نظر هیجانی غیرقابل‌پیش‌بینی می‌شود، کودک ممکن است کنترل ادراک شده خود را از دست بدهد و محیط نزدیک خود را تهدیدکننده تجربه کند. این موضوع با مدل‌های شناختی اضطراب نیز قابل توضیح است؛ زیرا اضطراب زمانی افزایش می‌یابد که فرد موقعیت را تهدیدکننده و منابع مقابله‌ای خود را ناکافی ارزیابی کند. برای کودک، مهم‌ترین منبع مقابله‌ای، دسترس‌پذیری و ثبات والدین است. زمانی که همان والدین درگیر تعارض، سکوت، تهدید یا بی‌ثباتی می‌شوند، کودک هم منبع تهدید و هم منبع امنیت را در یک مکان تجربه می‌کند. چنین دوگانگی‌ای می‌تواند به سردرگمی هیجانی، وابستگی افراطی و اجتناب از موقعیت‌های جدایی منجر شود.

یافته سوم، نقش بیش‌هشیاری و حساسیت هیجانی کودک را برجسته کرد. داده‌ها نشان دادند کودکان حساس، حتی نشانه‌های ظریف تنش مانند تغییر لحن، نگاه، سکوت یا آه کشیدن را به‌عنوان علامت خطر دریافت می‌کنند. این یافته با پژوهش‌هایی که نقش خلق‌وخو، بازداری رفتاری و واکنش‌پذیری هیجانی را در اضطراب کودک بررسی کرده‌اند همخوان است (Hudson et al., 2011). مطالعات مربوط به پاسخ کودک به تعارض بین‌والدینی نیز نشان می‌دهد که واکنش‌های هیجانی، شناختی و فیزیولوژیک کودکان نسبت به تعارض با مشکلات درونی‌سازی‌شده مرتبط است (Rhoades, 2008). بنابراین، حساسیت هیجانی در ذات خود آسیب‌شناختی نیست، اما در بافت خانوادگی پرتنش می‌تواند به بیش‌هشیاری اضطرابی تبدیلی شود. کودک حساس ممکن است برای پیشگیری از خطر، دائماً محیط را اسکن کند و از کوچک‌ترین تغییرات عاطفی نتیجه‌گیری‌های تهدیدآمیز بسازد. این چرخه، اضطراب را پایدار می‌کند؛ زیرا هرچه کودک بیشتر پایش کند، نشانه‌های بیشتری برای نگرانی می‌یابد و هرچه بیشتر نگران شود، حساسیت او به نشانه‌های بعدی افزایش می‌یابد. از این منظر، مداخله باید همزمان بر کاهش تنش خانه و آموزش تنظیم هیجان به کودک تمرکز کند.

یافته چهارم نشان داد که درگیرشدن کودک در تعارض والدین و احساس مسئولیت، یکی از مکانیسم‌های مهم اضطراب است. کودکان در برخی خانواده‌ها نقش پیام‌رسان، میانجی، مراقب هیجانی والد یا شاهد درد عاطفی یکی از والدین را بر عهده می‌گیرند. این یافته با چارچوب شناختی - زمینه‌ای گریچ و فینچام قابل توضیح است؛ زیرا در این چارچوب، ارزیابی کودک از علت تعارض، پیامدهای آن و میزان مسئولیت خود در تعارض، نقش محوری در پیامدهای روان‌شناختی دارد (Grych & Fincham, 1990). اگر کودک تصور کند رفتار او می‌تواند دعوا را کم یا زیاد کند، یا اگر احساس کند باید از یکی از والدین محافظت کند، اضطراب او از سطح ترس منفعل فراتر می‌رود و به مسئولیت‌پذیری افراطی تبدیل می‌شود. چنین کودکانی ممکن است برای کاهش تنش، بیش از حد سازگار، مطیع یا مراقبت‌گر شوند؛ اما این سازگاری ظاهری معمولاً با فشار درونی، احساس گناه و ترس از شکست در آرام‌کردن خانواده همراه است. یافته حاضر نشان می‌دهد یکی از وظایف مهم مداخله خانواده‌محور، خارج کردن کودک از میدان تعارض و بازگرداندن مسئولیت رابطه زوجی به والدین است.

یافته پنجم نشان داد که اضطراب ناشی از تعارضات حل‌نشده زوجی در کارکردهای روزمره کودک تجلی پیدا می‌کند؛ از جمله اختلال خواب، شکایات جسمانی، افت تمرکز، ترس از مدرسه رفتن، اضطراب جدایی و اطمینان‌گیری مکرر. این یافته با پژوهش‌های پیشین درباره رابطه تعارض بین‌والدینی و مشکلات درونی‌سازی‌شده کودکان همسو است. برای مثال، مطالعات طولی نشان داده‌اند که تعارض والدین می‌تواند از مسیر کاهش امنیت رابطه والد - کودک، خطر مشکلات درونی‌سازی‌شده را در سال‌های بعد افزایش دهد (Brock & Kochanska, 2016). همچنین، فراتحلیل مک‌لئود و همکاران نشان داد که ابعاد فرزندپروری با اضطراب کودک رابطه دارند، هرچند سهم تبیینی آنها محدود است و باید در کنار سایر عوامل خانوادگی و خلقی فهم شوند (McLeod et al., 2007). بر این اساس، اضطراب کودک باید به‌عنوان نشانه‌ای فردی در نظر گرفته شود که ریشه‌ها و تداوم‌دهنده‌های رابطه‌ای و محیطی نیز دارد. اگر درمان فقط بر نشانه‌های کودک متمرکز شود و فضای تعارض‌آلود خانه نادیده بماند، احتمال بازگشت یا تداوم نشانه‌ها افزایش می‌یابد.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان دادند که تعارضات حل‌نشده زوجی از چند مسیر هم‌پوشان بر اضطراب کودک اثر می‌گذارند: ایجاد تعلیق هیجانی، کاهش پیش‌بینی‌پذیری خانه، فعال کردن حساسیت هیجانی کودک، درگیر کردن کودک در تعارض والدین و مختل کردن کارکردهای روزمره. این الگو با دیدگاه‌های معاصر درباره اثرات تعارض بین‌والدینی بر آسیب‌شناسی کودک سازگار است؛ دیدگاه‌هایی که بر تعامل میان کیفیت تعارض، امنیت هیجانی، ارزیابی شناختی کودک، کیفیت والدگری و ویژگی‌های خلقی کودک تأکید دارند (Cummings & Davies, 2010; Harold & Sellers, 2018). در بسیاری از موارد به شکل واکنش مستقیم به «دعوا» ظاهر نمی‌شود، بلکه پیامد تدریجی زندگی در فضایی است که تعارض در آن حل نمی‌شود، توضیح داده نمی‌شود و از نظر هیجانی ترمیم نمی‌گردد.

پژوهش حاضر با چند محدودیت همراه بود. نخست، داده‌ها بر اساس گزارش والدین گردآوری شد و تجربه مستقیم کودکان در مصاحبه‌ها بررسی نشد؛ بنابراین ممکن است برخی ابعاد ذهنی اضطراب کودک از منظر والدین پنهان مانده باشد. دوم، مشارکت‌کنندگان از شهر تهران انتخاب شدند و یافته‌ها ممکن است به خانواده‌های شهرهای کوچک‌تر، مناطق روستایی یا بافت‌های فرهنگی متفاوت به‌طور کامل قابل انتقال نباشد. سوم، ماهیت کیفی پژوهش امکان تعمیم آماری را فراهم نمی‌کند و هدف آن بیشتر فهم عمیق تجربه‌ها و استخراج الگوهای معنایی بوده است. چهارم، به دلیل حساسیت موضوع تعارض زوجی، احتمال خودسانسوری یا ارائه تصویری تعدیل‌شده از تعارضات خانوادگی از سوی برخی والدین وجود دارد.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده تجربه کودکان را نیز از طریق مصاحبه‌های متناسب با سن، نقاشی خانواده، روایت‌گویی یا روش‌های بازی‌محور بررسی کنند تا تصویر کامل‌تری از معنای تعارض والدین برای کودک به دست آید. همچنین، انجام مطالعات ترکیبی می‌تواند به پیوند یافته‌های کیفی با شاخص‌های کمی اضطراب کودک، امنیت هیجانی، کیفیت تعارض زوجی و حساسیت هیجانی کمک کند. مطالعات طولی نیز برای بررسی مسیر زمانی تعارضات حل‌نشده، نایمینی خانه و بروز اضطراب کودک ضروری است. افزون بر این، مقایسه خانواده‌های دارای تعارض حل‌شده و حل‌نشده می‌تواند نشان دهد چه تفاوت‌هایی در ترمیم پس از تعارض، گفت‌وگوی والدین با کودک و تنظیم هیجان خانواده وجود دارد.

در حوزه عمل، پیشنهاد می‌شود مشاوران خانواده و درمانگران کودک هنگام ارزیابی اضطراب کودکان، کیفیت رابطه زوجی والدین، الگوی حل تعارض، سکوت‌های تنبیهی، تهدید جدایی و درگیر شدن کودک در اختلافات والدین را به‌طور منظم بررسی کنند. آموزش والدین باید بر این نکته تأکید کند که کودک نباید پیام‌رسان، قاضی، رازدار یا آرام‌کننده والدین باشد. همچنین، والدین نیاز دارند شیوه‌های ترمیم پس از تعارض را بیاموزند؛ از جمله عذرخواهی، گفت‌وگوی کوتاه و متناسب با سن کودک، اطمینان‌دهی درباره مسئول نبودن کودک، و بازگرداندن ثبات به روال‌های خانه. برای کودکان حساس نیز آموزش مهارت‌های تنظیم هیجان، نام‌گذاری احساسات، تن‌آرامی، بازسازی شناختی و ایجاد روتین‌های ایمن در خانه می‌تواند مفید باشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد تعارضات حل‌نشده زوجی می‌توانند از طریق ایجاد ناایمنی هیجانی، پیش‌بینی‌ناپذیری محیط خانه و فعال‌سازی حساسیت هیجانی کودک، در شکل‌گیری و تشدید اضطراب کودکان نقش داشته باشند. یافته‌ها حاکی از آن بود که کودکان در خانواده‌های دارای تعارض مزمن، صرفاً به دعوای آشکار واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه سکوت، قهر، تغییر لحن، تنش پنهان و فقدان ترمیم پس از اختلاف را نیز به‌عنوان نشانه‌های تهدید تجربه می‌کنند. این وضعیت به بیش‌هشیاری، نگرانی، احساس مسئولیت، اضطراب جدایی، شکایات جسمانی و اختلال در خواب یا مدرسه منجر می‌شود. بر اساس نتایج، مداخله مؤثر در اضطراب کودک باید خانواده‌محور باشد و علاوه بر کار با نشانه‌های فردی کودک، بر کاهش تعارضات مخرب والدین، افزایش امنیت هیجانی خانه، جلوگیری از مثلث‌سازی کودک و آموزش مهارت‌های حل تعارض و تنظیم هیجان تمرکز کند.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

تشکر و قدردانی

از همه افرادی که در این پژوهش به ما یاری رساندند سپاسگزاری به عمل می‌آید.

References

- Ainsworth, M. D. S., Blehar, M. C., Waters, E., & Wall, S. N. (1978). *Patterns of attachment: A psychological study of the strange situation*. Lawrence Erlbaum.
- American Psychiatric Association. (2022). *Diagnostic and statistical manual of mental disorders* (5th ed., text rev.). American Psychiatric Association Publishing.
- Bögels, S. M., & Brechman-Toussaint, M. L. (2006). Family issues in child anxiety: Attachment, family functioning, parental rearing and beliefs. *Clinical Psychology Review*, 26(7), 834–856. doi:10.1016/j.cpr.2005.08.001
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. doi:10.1191/1478088706qp063oa
- Brock, R. L., & Kochanska, G. (2016). Interparental conflict, children's security with parents, and long-term risk of internalizing problems: A longitudinal study from ages 2 to 10. *Development and Psychopathology*, 28(1), 45–54. doi:10.1017/S0954579415000279
- Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches* (4th ed.). Sage.
- Cummings, E. M., & Davies, P. T. (2010). *Marital conflict and children: An emotional security perspective*. Guilford Press.
- Davies, P. T., & Cummings, E. M. (1994). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116(3), 387–411. doi:10.1037/0033-2909.116.3.387
- Davies, P. T., & Woitach, M. J. (2008). Children's emotional security in the interparental relationship. *Current Directions in Psychological Science*, 17(4), 269–274. doi:10.1111/j.1467-8721.2008.00588.x

- Davies, P. T., Harold, G. T., Goeke-Morey, M. C., Cummings, E. M., Shelton, K., Rasi, J. A., & Jenkins, J. M. (2002). Child emotional security and interparental conflict. *Monographs of the Society for Research in Child Development*, 67(3), 1–115. doi:10.1111/1540-5834.00205
- Grych, J. H., & Fincham, F. D. (1990). Marital conflict and children's adjustment: A cognitive-contextual framework. *Psychological Bulletin*, 108(2), 267–290. doi:10.1037/0033-2909.108.2.267
- Guest, G., Bunce, A., & Johnson, L. (2006). How many interviews are enough? An experiment with data saturation and variability. *Field Methods*, 18(1), 59–82. doi:10.1177/1525822X05279903
- Harold, G. T., & Sellers, R. (2018). Annual research review: Interparental conflict and youth psychopathology: An evidence review and practice focused update. *Journal of Child Psychology and Psychiatry*, 59(4), 374–402. doi:10.1111/jcpp.12893
- Hudson, J. L., Dodd, H. F., & Bovopoulos, N. (2011). Temperament, family environment and anxiety in preschool children. *Journal of Abnormal Child Psychology*, 39(7), 939–951. doi:10.1007/s10802-011-9502-x
- Koss, K. J., George, M. R. W., Davies, P. T., Cicchetti, D., Cummings, E. M., & Sturge-Apple, M. L. (2011). Understanding children's emotional processes and behavioral strategies in the context of marital conflict. *Journal of Experimental Child Psychology*, 109(3), 336–352. doi:10.1016/j.jecp.2011.02.007
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Sage.
- McLeod, B. D., Wood, J. J., & Weisz, J. R. (2007). Examining the association between parenting and childhood anxiety: A meta-analysis. *Clinical Psychology Review*, 27(2), 155–172. doi:10.1016/j.cpr.2006.09.002
- Nowell, L. S., Norris, J. M., White, D. E., & Moules, N. J. (2017). Thematic analysis: Striving to meet the trustworthiness criteria. *International Journal of Qualitative Methods*, 16(1), 1–13. doi:10.1177/1609406917733847
- Rhoades, K. A. (2008). Children's responses to interparental conflict: A meta-analysis of their associations with child adjustment. *Child Development*, 79(6), 1942–1956. doi:10.1111/j.1467-8624.2008.01235.x
- Van Dijk, R., van der Valk, I. E., Deković, M., & Branje, S. (2020). A meta-analysis on interparental conflict, parenting, and child adjustment in divorced families: Examining mediation using meta-analytic structural equation models. *Clinical Psychology Review*, 79, 101861. doi:10.1016/j.cpr.2020.101861
- Yap, M. B. H., & Jorm, A. F. (2015). Parental factors associated with childhood anxiety, depression, and internalizing problems: A systematic review and meta-analysis. *Journal of Affective Disorders*, 175, 424–440. doi:10.1016/j.jad.2015.01.050
- Yap, M. B. H., Pilkington, P. D., Ryan, S. M., & Jorm, A. F. (2014). Parental factors associated with depression and anxiety in young people: A systematic review and meta-analysis. *Journal of Affective Disorders*, 156, 8–23. doi:10.1016/j.jad.2013.11.007